

فرهنگ
ریشه‌شناختی زبان فارسی

محمد حسن دوست



ننتم ماهییس

- ارشاد الزّراعة إرشاد الزّراعة، قاسم بن یوسف ابونصر هِروزی، به اهتمام محمد مشیری، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- ازرقی دیوان ازرقی هِروزی، با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، کتاب‌فروشی زوّار، تهران، ۱۳۳۶.
- استینگاس فرهنگ استینگاس (فارسی - انگلیسی)، نوشته ف. استینگاس، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۵.
- اسرار التّوحید أسرار التّوحید فی مقامات الشّیخ ابی سعید، محمد بن منور بن ابی سعید، مقدمه، تصحیح، و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- اسکندرنامه اسکندرنامه (روایت فارسی کالیستنس دروغین)، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳.
- الأسمی فی الأسماء الأسمی فی الأسماء، ابوسعید سعید بن احمد میدانی، تحقیق و تصحیح از دکتر جعفر علی امیدی نجف‌آبادی، شرکت چاپ و انتشارات آسوه، تهران، ۱۳۷۷.
- اشعار پراکنده اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی‌زبان، به کوشش ژیلبر لازار، جلد دوم (متن اشعار)، انتشارات انجمن ایرانشناسی فرانسه، تهران، ۱۳۴۲.
- إعلام النّاس إعلام النّاس فی أحوال بندرعباس [= بندرعباس و خلیج فارس]، محمد علی سدیدالسلطنة کبابی، تصحیح احمد اقتداری، به کوشش علی ستایش، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲.
- اغراض السّیاسة أغراض السّیاسة فی إغراض الرّیاسة، محمد بن علی ظهیری سمرقندی، به تصحیح و اهتمام جعفر شعار، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- أفضل التّواریخ أفضل التّواریخ، غلامحسین خان افضل‌الملک، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۱.
- اقبالنامه اقبالنامه، نظامی گنجه‌ای، تصحیح و شرح با واژه‌نامه و مقدمه از دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۹.
- أقرب المّوارد أقرب المّوارد فی فُصح العریة و الشّوارد، سعید الخوری الشّرتونی اللّبنانی، بیروت، ۱۸۸۹.
- الألفاظ کتاب الألفاظ المّعربة الفارسیة، آدی شیر، بیروت، ۱۹۰۸ (تهران، ۱۹۶۵).
- الهی‌نامه الهی‌نامه، فریدالدین عطار نیشابوری، به تصحیح فؤاد روحانی، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۶۴.
- أمّ‌الکتاب أمّ‌الکتاب (از کتب متعلّق به فرقه اسماعیلیه، احتمالاً مربوط به قرن ششم هجری)، به کوشش ولادیمیر ایوانف، در مجله *Der Islam*، جلد ۲۳ دفتر ۱ و ۲، برلین، ۱۹۳۶.
- امیرمعزی دیوان امیرمعزی، به اهتمام عباس اقبال، کتاب‌فروشی اسلامیّه، تهران، ۱۳۱۸.
- انس الثّائبن انس الثّائبن و صراط الله المّبین، احمد جام نامقی (معروف به ژنده‌پیل)، تصحیح و تحشیه و مقدمه علی فاضل، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸.
- انوار المرشدیة أنوار المرشدیة فی أسرار الصّمدیة، ضمیمه ملخّص فردوس المرشدیة فی أسرار الصّمدیة، محمود بن عثمان، به کوشش ایرج افشار، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸.
- انوری دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرّس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷.
- انیس الطّالبن انیس الطّالبن و عدّة السّالکین، صلاح بن مبارک بخاری، با مقدمه، تصحیح، تعلیقات و اضافات دکتر خلیل ابراهیم صاری‌اوغلی، به کوشش توفیق هاشم‌زاده سبحانی، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- ایرج میرزا تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج‌میرزا و خاندان و نیاگان او، به اهتمام محمدجعفر محبوب، نشر اندیشه، تهران، ۱۳۵۳.
- بازنامه بازنامه، ابوالحسن علی بن احمد نسوی (با مقدمه‌ای در صید و آداب آن در ایران تا قرن هفتم هجری)، نگارش و تصحیح علی غروی، وزارت فرهنگ و هنر، مرکز مردم‌شناسی ایران، تهران، ۱۳۵۴.
- بازنامه ناصری بازنامه ناصری، تیمورمیرزا حسام‌الدوله، تصحیح و مقدمه از هیبت‌اله مالکی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۹۰.
- بحر الفوائد بحر الفوائد (از متون فارسی نیمه نخستین سده ششم هجری)، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.
- بدایع الوقایع بدایع الوقایع، زین‌العابدین محمود واصفی، تصحیح الکساندر بلدروف، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰.
- برهان قاطع برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی (متخلص به برهان)، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
- برید السّعادة برید السّعادة، محمد بن غازی ملطیوی، به کوشش محمد شیروانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.

ظاهراً از اصل هندی مأخوذ است؛ قس سنسکریت: -pātīlī- دام (برای گرفتن آهو) ظرف کوچک سفالی (برای گدایی) (Monier-Williams SED 617).

۱۰۰۸ پاچک /pā.čak/ "سرگین گاو را گویند که خشک شده باشد، یا به دست آن را پهن ساخته، خشک کرده باشند به جهت سوختن" (جهانگیری ۲۲۳/۱)... و هر قدر زمین که قابل زراعت نیست، از آن گلی که مثل پاچک گاو و به کار سوختن آید حاصل می‌شود (مسیر طالبی ۱۴/۶۱)... اما بسیار بهتر و پایدارتر از آتش پاچک گاو است (مسیر طالبی ۱۶۶۱).

قس پَشْتو: pāča "پشکل (گوسفند، بز، شتر و جز آن)" (Morgenstierne EVP 55, id. NEVP 61).

زَرَقانی: pačow "مدفوع گاو، تپاله" (محمدجعفر ملک‌زاده، فرهنگ زرقان، ص ۴۷).

ظاهراً به لغات پُچَشک (ش. ۱۰۸۴)، و پُشک (ش. ۱۲۰۶) مربوط است.

لغت فارسی: پاوچک "سرگین گاو خشک شده" (برهان قاطع)، به همین جا مربوط است.

۱۰۰۹ پاد /pād/ "پاسبان، نگهبان" (برهان قاطع): پاد را می‌دان نگهبان؛ پادشاه و پادشاه - دان نگهبان بزرگ و پادشاه نیز آنچنان (جامع‌اللغات ۳/۲۲).

> فارسی باستان: *pātā (حالت فاعلی (= nominative case) در شمار مفرد)، از *pātar- "نگهبان، محافظ، مراقب"، از ریشه -pā(y) پاییدن، حفظ کردن، مراقبت کردن" (Horn GNE 265, id. NPSSpr. 102, Hübschmann PSz 35, Mayrhofer KEWA II/250, Eilers Kult 492).

درباره این ریشه، نک. پاییدن^۱ (ش. ۱۰۷۴).

قس سنسکریت: pātār- "نگهبان، محافظ" (Mayrhofer KEWA II/250, id. EWA II/112f.).

اوستایی: pātar- "نگهبان، مراقب" (Bartholomae AiW 887).

شُغنی: pāda "چوپان" (Horn GNE 265)؛ قس لیتوانیایی: piemuō "چوپان" (Fraenkel LEW I/585).

آرامی: tpt' "پاسبان، نگهبان" (> tāyu-pātā)؛ درباره جزء اول، قس اوستایی: -tāyu- "دزد" سُغدی: t'y' "دزد" (Greenfield Iranica II/257).

عربی: جاباذق "گاو بان" (> *gāv-pād-ak) (Horn NPSSpr. 102) (این لغت در فرهنگ‌های عربی دردسترس، یافت نشد)؛ نیز نک. -بان (ش. ۶۷۶)، بایگان (ش. ۶۸۴)، پادگان (ش. ۱۰۱۴)، پاده (ش. ۱۰۱۶).

۱۰۱۰ پاداش /pā.dāš/ "مکافات و جزا از خیر و شر".... و نیکوکار را گرامی دارد، و بئیک‌کرداری پاداش دهدشان (نصیحة الملوك ۵/۱۰۷) کیفر و پاداش: هر دو یکی است، و به تازی مکافات خوانند (فَرخنامه ۱۳/۳۱۶)... پس بدین حکم جزای اهل خیر و پاداش اهل شر محوگشت (کلیله و دمنه ۷/۱۴۸).

پاداشت (برهان قاطع): ایشانند که مر ایشانراست پاداشت دو چندان بدانچه کردند (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶ - ۵/۱۴۶۱) چون در ازل شقاوت و ظلمت و لعنت نصیب ایشان آمده بود - آن همه کردار و عبادت هیچ سود نداشت. یکی را پاداشت آن بود... (انس الثابین ۱/۱۱۸) العقبُ و العقوبة: پاداشت بیدی (کتاب البلغة ۵/۳۷۵).

پاداشن (برهان قاطع): آن کن از طاعت و نیکی که نداری شرم - چون بینیش در آن معدن پاداشن (ناصرخسرو ۴۱/۳۷) شیر از این حال آگاه شود، و توبه هیچ حال از پاداشن این کار بنرهی و عقوبت و بادافراه یابی (بیدای ۳/۱۳۰).

لغت فارسی میانه: راه، به صورت [pāt-dahišn] p'tdhšn یا [pāt-dāšin] p'td'šn

[pāt-dāšan] می‌توان حرف‌نویسی و قرائت کرد؛ هر دو قرائت، براساس موازین ریشه‌شناختی پذیرفتنی است.

[pāt-dahišn] p'tdhšn می‌تواند از -pāt > *pāti (پیشوند) و dahišn از -dah (ماده مضارع)، از -daδ *از ریشه -dā "دادن"، و -išn (پسوند) > -iya-θna- * (= سنسکریت: -ya-tna-) مشتق باشد؛ لغت پاداش را می‌توان از همین کلمه مشتق دانست (Horn GNE 265 bis, id. NPSSpr. 96, 159, Eilers Kult 492؛ نیز نک. Nyberg Hb. 178).

[pāt-dāšin, pāt-dāšan] p'td'šn را نیز می‌توان از -pāt + dāšin مشتق دانست، که جزء دوم آن، به معنی «هدیه»، با لغت فارسی میانه تُرفانی و پارتی: d'š(y)n [dāš(i)n] "هدیه، تحفه" مترادف است؛ لغت پاداشن را نیز می‌توان از همین کلمه مشتق دانست (Nyberg Man.Phl. 59, 155)؛ نیز نک. داشن (ش. ۲۲۲۳).

آیلرس (: Kult 492) لغت پاداشن را نیز، [با افزایش واکه میانجی (= anaptyxis)] از pāt(i)dahišn مشتق دانسته است.

هیننگ (: Verbum 229, 230) پیشوند را pati در نظر می‌گیرد؛ به اعتقاد او، پیشوند pāti هرگز وجود نداشته است؛ درباره پیشوند pāti، نک. Hübschmann PSz. 133, Horn NPSSpr. 159.

قس اوستایی: -dāθra- "هدیه، پیشکش، صدقه" (Bartholomae AiW 732).

فارسی میانه تُرفانی: [pādāšin] p'd'syn (Boyce MMPP 66, Durkin-Meisterernst DMMPP 257).

پَشْتو: pādāš "تلافی، جبران" (Hübschmann PSz 35).

آسی (ایرونی): fidyn (دیگوری): fedun "واگذار کردن، دادن، پرداختن" (> *pati-dā-) (Abaev IEO 1/473f.).

(*raupačī-) (ونتسی) rēb- "درودن" (Morgenstierne *EVP* 65, id. *NTS* 12/1942 264, id. *NEVP* 69).
 آسی (ایرونی): rūvyn (دیگوری): rovun "پاک کردن، وجین کردن" (ایرونی): ama-rūvyn "وجین" (>
 (*hamā-raup- (Abaev *IEO* II/434f).
 پراچی: rūy- "زُفتن" اورموری: parawak "جارو" یدغه: rufo "جارو" خرد سبک "سنگلیچی": rēf
 "جارو وخی": cərup- "نیشگون گرفتن" (*Morgenstierne *IIFL* I/285 II/243, 409, 519, 11*).
 یغناپی: rup-, rub- "درودن"، rōpč "جارو" (Abaev *IEO* II/435, Morgenstierne *NTS* 12/1942 264).
 شغنی: rūb- "روفتن، پارو کردن" یزغلامی: rōbag "پارو" (*raupakā- >) rafc "جارو؛ نام نوعی از
 گیاه" (احتمالاً > rufōrā-*)؛ به لحاظ معنایی، قس انگلیسی: broom "جارو؛ نام نوعی از گیاه، گیاه
 خلنگ" (Morgenstierne *EVShG* 65, 66).

گزی: rōn- [> raupna-] (*raupna- >) (rōnā, ruft) "روفتن" (Eilers *WirM* II/82).

سمنانی: riyon(a) "جارو" [> rōbān(a)] (منوچهر ستوده، فرهنگ سمنانی، ص ۲۱۳).

بلوچی: rop- (rupta) "روفتن، جاروب کردن"، gošān rup- "گوش تیز کردن"، ropag "جاروب"،
 ropūnk "جاروب" (Elfenbein *Glossary* 127).

بردسیری: ruftan "دزدیدن" (جواد برومند سعید، گویش بردسیر، ص ۱۰۲).

سیستانی: rofidā "چیزی مثل پهن را با بیل یا تیشه سیستانی از کف آغل کشیدن و بیرون ریختن"
 (جواد محمدی خَمک، واژه‌نامه سگری، ص ۲۰۹).

فارسی افغانستان: rōfāndan "چیزی را به قوت به روی زمین کشاندن و به طرفی بردن" (افغانی نویس،
 لغات عامیانه، ص ۲۹۷).

لغت فارسی: روفانیدن "پاک نمودن دندان" (آندراج)، به لغات یادشده، احتمالاً مربوط است.

لغات وخی: rīp "موی بدن" سَرِیگلی: reb "موی بدن"، و rēv "پشم"، ظاهراً به همین جا مربوط اند (>
 (*raupi- (Morgenstierne *IIFL* II/537, id. *EVShG* 65).

به لحاظ معنایی، قس ایسلندی کهن: reyfi "پشم (گوسفند)"، که مشتق است از ریشه هندواروپایی:
 *reup- "کندن، جدا کردن، پاره کردن" (Pokorny *IEW* 870).

۲۶۰۴ رَفَنه / raf.na/ "رنگ و رو رفته، کهنه، فرسوده، کارکرده".... او ملک ندارد جز گلیمهای خود
 که رفته است (مقامات حریری ۷۲۸۷).

رَفَنه حالی "پَریشانی، ژولیدگی، نابسامانی": اگر نه رَفَنه حالی بودی رَفَتَ نیاوردی بر من (مقامات حریری ۸۱۲۴۱).
 رَفَنه هیأت "ژولیده هیأت، آشفته حال".... مراد نه برهنگانند. گفت: نهمار چو باشند رَفَنه هیأت (مقامات حریری

ظاهراً مشتق از ایرانی باستان: *rafnaka- از ریشه raf- "هجوم بردن، آسیب رساندن" (نک. نامه ایران
 باستان، سال سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۲ ص 65f). نیز نک. زردرافه (ش. ۲۷۴۰).
 قس سنسکریت: rāpas- "غیب، نقص، آسیب" (Mayrhofer *KEWA* III/41, id. *EWA* II/433).
 سُغدی: rβny "مجروح"، r'β "بیماری، ناخوشی"، r'βk'w "بیمار، ناخوش" (Benveniste *IJ* 118, id. *TSP*)
 (269, Gershevitch *GMS* 1060).

سکایی: rāha- "درد، بیماری" [> *rāfa-] (Bailey *DKS* 362).

آسی (ایرونی): ryn (دیگوری): run "بیماری، ناخوشی" (*rafna- >) (Abaev *IEO* II/444f).

پشتو: rōway "دلیر، گستاخ، جسور؛ جن، دیو" (*rafaka/ī- >) (Morgenstierne *NEVP* 71).

کردی: gwē-ṯapa "بیماری اُریون" [لفظاً: بیماری گوش] (به نقل از آقای حمید حسنی، گویشور کُرد).
 به لحاظ معنایی، قس فرانسه: oreillons "بیماری اُریون"، که مشتق است از oreille "گوش".

۲۶۰۵ رُفُو / ru.fū/ "پیوند شال و جامه پاره و سوراخ‌دار باشد به نوعی که معلوم نشود" (برهان قاطع)،
 "پارگی‌های پارچه، لباس، یا فرش را ترمیم کردن معمولاً به صورتی که زیاد مشخص نباشد" (سخن):
 این کیسه آن است که تو بشکافتی و زریرون کردی و مس بدل زرد در آنجا نهادی و کیسه را بفرمودی تا
 رفو کردند (سیرالملوک ۱۶۱۱۵) پس اگر بیند که جامه کسی دیگر را رفو همی کند نیک نباشد (خوابگزاری
 ۹/۱۷۶) تو ز سرمستان قلاووزی مجو - جامه چاکان را چه فرمایی رفو (مثنوی، دفتر دوم ۱۷۶۹/۳۴۳).
 > عربی: رُفُو (نیز نک. Dozy *SDA* I/544).

ظاهراً از یونانی: rafideyo "خیاطی کردن، دوختن" مأخوذ است (الغنیسی، تفسیر، ص ۳۱).

نیز قس یونانی: rāpaw "دوختن، به هم دوختن، وصله کردن، رفو کردن"، rāpāh "درز، بخیه، رفو"،
 rāpēús "درزی، خیاط"، rāpīs "درزن"، rāpīdos "سوزن خیاطی" (- Frisk *GEW* II/643, Liddell -)
 (Scott *GEL* 1566).

۲۶۰۶ رَفیده / ra.fī.da/ "لته و کهنه‌ای چند باشد که بر مثال گردبالشی درهم‌دوزند و خمیر نان را
 بر بالای آن گسترانیده بر تنور بندند" (برهان قاطع): المَضْبُوحَة: سنگ سرخ آتش‌زنه و رفیده نان پختن
 (مهذب‌الاسماء ۲۵/۳۰۷) تنور هوس می‌کند گرم حاسد - سرو پای گم کرده هم‌چون رفیده (نزاری فهستانی -
 به نقل از جهانگیری ۱۴۷۷/۲).

قس راوری: refide (علی کرباسی راوری، فرهنگ راور، ص ۵۱).

خراسانی: rofūda, ropūda "رفیده".

(با -ī- > -ē- > -ā-) از عربی: رِفَادَة "چوب زین و پالان و جز آن؛ بالش آگنده از کهنه و کاه و جز
 آن که زیر زین بگذارند؛ آنچه بر زخم بندند" مأخوذ است (Monchi-Zadeh *Ac.Tr.* 29/1990 445).

۳۷۸۶ کار^۱ /kār/ "فعل، عمل، کردار" (نفسی): همیشه اندر کار نیک شتاب زده بودند و اندر کار بد پرهیزکار بودند (نصیحة الملوك ۱۱/۱۱۲).

> فارسی میانه: kār > ایرانی باستان: *kāra- (Horn GNE 831) از ریشه kar- "کردن، انجام دادن".
 قس سنسکریت: -kāra (در ترکیب‌ها) "کننده، انجام‌دهنده، -گار" (Mayrhofer KEWA I/201).
 اوستایی: -kāravant "کاری، فعال" (از *kāra- "کار، فعالیت")، -kairya [با ی میان‌هشت] "وظیفه، تکلیف، کردار، کار" (Bartholomae AiW 455, 465).

فارسی میانه ترفانی و پارتی: [kār] q'r, k'r "کار، عمل؛ وظیفه، تکلیف" فارسی میانه ترفانی: q'rgr [kārgar] "عمل‌کننده، کارگر" (Durkin-Meisterernst DMMPP 202, 203).

سکایی: -kāra "کار، عمل، کنش" (> *karya- (Bailey DKS 60).

پشتو: cār "کار" (> *kāri-؛ قس سنسکریت: -kāri "کار") (Morgenstierne EVP 19, id. NEVP 20).
 پراچی: kīr یزغلامی: kār روشانی: cīr راشاوی: cēr سربیکلی: cār "کار، فعالیت" (> *karya- (Morgenstierne IIFL I/266, id. EVShG 26) نیز نک. گردن (ش. ۳۹۳۷).

۳۷۸۷ کار^۲ /kār/ "جنگ و جدال" (برهان قاطع)، "نبرد، پیکار": اگر دست کشتن بزم روز کار - بسی بایدم رنج و هم روزگار (گرشب‌نامه ۱۶۶۹۳) علی کس فرستاد به مالک تادست از حرب بازیدارد. گفت: کار به یک ساعت درآمده است صبر باید کرد تا این کار یک‌رو گردد (بیان‌الادیان ۳/۱۶ - ۴) گفت اکنون فایده‌ی ندارد که سپاه دشمنان هشتاد هزار مرد بودند، همه مردان کار (داراب‌نامه بیغمی، ج ۲ - ۲/۱۵۸).

ظاهراً از ریشه kar- "جنگیدن" مشتق است (Bailey Mélanges Linguistiques Offerts à É. Benveniste).
 Paris, 1975 34, id. DKS 98, id. KT VII/59)؛ نیز نک. پیکار (ش. ۱۳۳۵)، چریک (ش. ۱۸۱۶)، کار^۱ (ش. ۳۷۸۸)، کارزار (ش. ۳۷۹۲)، کاری (ش. ۳۷۹۴)، کرنا(ی) (ش. ۳۹۶۲)، کنازنگ (ش. ۴۱۳۷).

قس فارسی باستان: -kāra "سپاه، لشکر" (Brandenstein - Mayrhofer Hb. 129).

لغات یادشده، به هندواروپایی: *koro- "جنگ، پیکار، نبرد؛ سپاه، لشکر" مربوط‌اند؛ از همین کلمه است یونانی: κοίρανος "سپاهید، سرهنگ؛ لشکر، سپاه" پروسی‌کهن: kargis "سپاه، لشکر" لیتوانیایی: kār(i)as "جنگ، نبرد"، kārias "جنگاور، نبرده" لیتوانیایی: karš "جنگ، نبرد؛ سپاه، لشکر" آلمانی‌نو: Heer "سپاه، لشکر، فوج" > آلمانی‌کهن: heri > ژرمنی: *harja- (Pokorny IEW 615f., Frisk GEW I) (894, Fraenkel LEW I/220, Kluge EWDS 299, Gamkrelidze - Ivanov Indo-European 644).

نیز قس فارسی میانه: kār "توده مردم" (MacKenzie CPD 49).

پارتی: [kār] q'r "توده مردم؛ سپاه، لشکر" (Durkin-Meisterernst DMMPP 202).

یدغه: kārun "سپاه" (Bailey KT VII/59).

کردن" (برهان قاطع): از آن جمله پنجاه من بار کرد - چو رقص کاجول بسیار کرد (نزاری فهستانی - به نقل از دهخدا).

کچول (برهان قاطع):... چون بینج رسید نشاط دریشان آمد و رقص و کچول آغازیدند (راحة الصدور ۱۵/۴۲۴).
 کچولک کردن "کون جنباندن به هنگام رقصیدن": درو عظ شیخ طعن زد که چه عظ؛ دوسه ترانه بالای منبر بگوید، و کچولک کند (مقالات شمس، ج ۱ - ۱۱/۱۵۱).

کون و کچول کردن "قِر دادن سُرین به هنگام رقص": شربتی دیگر بدو دادند، در طرب کردن و سرود گفتن و کون و کچول کردن آمد (نوروزنامه ۷/۶۹).

قس خراسانی: kočol در sähāb-kočol "مُ جنبانک" (Monchi-Zadeh Ac.Ir. 29/1990 449).

لغت فارسی: کاجه "خوشی و طرب" (جهانگیری ۴۲۵/۱)، ممکن است به لغات یادشده مربوط باشد.

۳۷۸۳ کاجه /kā.ča/ "بغل کوه، سینه کوه" (استینگاس).

ظاهراً مشتق از *kāšča از *kaxša- [با تبدیل *-axš- به -āš- چنان‌که در dāš > *daxša-؛ نک. داش (ش. ۲۲۲۱)] (Eilers Herd 330 Anm. 59 a)؛ نک. کش (ش. ۴۰۰۱).

قس سنسکریت: -kāṣā- "زیر بغل، کش" (Mayrhofer KEWA I/136, Turner CDIAL 2588).

۳۷۸۴ کاجی /kā.čī/ "حلوایی... که از دواها و تخم‌های گرم پزند" (برهان قاطع)، "حلوایی که با آرد سرخ‌کرده، روغن، شکر، و زعفران یا زردچوبه پزند": الحریفة: کاجی (تکملة الأضناف ۱۰/۱۵۸) العصيدة: حلواى خرما - و کاجی (دستورالإخوان ۱۱/۴۳۷) اکنون بشنو قرار کاجی - ای عاشق و دوستار کاجی (بسحق اطعمه ۱۲/۶۰).

صورت تحبیبی لغت کاجیره؟ (Eilers WirM II/681)؛ نک. کاجیره (ش. ۳۷۸۰).

۳۷۸۵ کاخ /kāx/ "کوشک و قصر و عمارت بلند باشد" (برهان قاطع): نباید که بر کاخ افراسیاب - بتابد ز چرخ بلند آفتاب (شاهنامه ۱۴۰۹/۱۰۵۲) صدمه هادم‌اللذات چون دررسد کاشانه کیان و کاخ خسروان همچنان درگرداند که کومه ییوه‌زنان (مرزبان‌نامه ۲۳/۱۰).

ظاهراً از ایرانی باستان: *kāha-ka- مشتق، و به لغت کام^۱ (ش. ۳۸۴۵) مربوط است (Bailey BSOS VII/4 1935 768, Morgenstierne NEVP 39).

قس سُغدی: k'kh "کام، سق" (> *kāka- > *kāhaka- (*kāhaka- > *k'kh, k'y'kh, k'y'kh "کام، سق" (> *kāhaka- (Henning Sogdica 6, Benveniste TSP 256).

درباره ارتباط معنایی، میان سقفِ دهان، کام، و کاخ، قصر، کوشک، قس لاتینی: palātum "کام، سق"، و caeli palātum "گنبد فلک" (Walde - Hofmann LEW II/237).

درباره ارتباط لغت کاخ، با ریشه kag- "گسترده بودن، پهن بودن"، نک. Bailey KT VII/122.